

## مسلمانی مهدي گزاری

فرآیند آگاهی دادن به این مسلمانها در جستارهای نوشتاری می تواند کفه ی خرد را در ترازوی دین و خرد بالا ببرد. آنگاه ریشه ی ارثی بودن دین و هویت دینی و استثماری که دین با هیپنوتیزم بر روی مسلمان یا فرد دیندار دارد کم می شود. اکنون بی گمان بهترین زمان برای برداشتن خطاهای قرمز است. خطوط قرمز ما از سوی مسلمان تازی و پیغمبرش رعایت نشد. امروز نیز بر ماست که این خطوط قرمز را برداریم، از این لاکها ی لا ک پشتی ایشان را به بیرون آوریم

تو درون چاه رفتی ز راه  
چه گنه دارد جهانهای فراخ

اسلام گرایان بنیادگرا بایستی به نادرست بودن عقاید و باورهای خویش پی ببرند و بدانند که اگر نیما - لادن - پانته آ - و ... کسروی و حلاج و عین القضات همدانی و زکریای رازی و دیگران را به حکم ارتداد کشتید گمان نکنید که عیبهای دینتان پوشیده می شود. اکنون زیادند خردمندان که به آگاه کردن مردم کمر بسته اند من میدانم که شما آنها را نمی بینید ولی ایشان شما را میبینند. در گذشته همواره این ما بودیم که آسیب دیدیم و کشته شدیم. اکنون ما دیگر چشم به راه تازیان نخواهیم ماند که سرمان را ببرند هنگامه ی گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک برای ما زمانی بود که همسایگان ما و همراهان ما آدم باشند و وجدان داشته باشند اکنون که هیچ حقی رعایت نمی شود. حتی حق زندگی !! ما نیز باید برای نجات جان خود بجنگیم.

انسانهای ترسو همه چیز را به جهان دیگر حواله میدهند. این جهان دیگر کجاست که ستم ستمکاران را به آنجا حواله میدهد؟  
با شما هستم هم میهن!

باید خرد گرایی و هویت ملی را نیرومند کنید و اینگونه با دست پر به سوی دین تازی بشتابید. خرد مردم ما شوربختانه تسلیم احساسات و عقاید و باورها و خیالات است. به گونه ای که جنایت کردن بمب ترکاندن و ترور برایشان آسان است.

هنگامی که در چهار چوب عقیدتی اسلامی قرار می گیرید جز عقیده خویش را نمی بینید!  
با عقیده و باور خویش هم هویت می شوید.

چشم دارید که دیگران به عقاید شما احترام بگذارند.

چرا من باید چیزی را که شما مقدس دارید مقدس بدانم یا چرا باید از این مقدس (اسلام) انتقاد نکنم ؟

چرا شما بر اثر این باور و عقیده برای خود امتیاز ویژه می خواهید؟

چرا مسلمان از کافر برتر است؟

که بارها در قرآن تازی هم آمده؟؟

هرگاه شخصی به عقاید شما با دیده شك بنگرد. یا در اسلام تردید کند یا دین شما را زیر پرسش ببرد چرا کینه ی او را به دل می گیرید؟  
چرا از او می رنجید؟

چون خرد شما از پیش پاسخ پرسمانهای بخردانه را داده است.

براستی یکی از کارهای اندیشه منطبق تراشی است،

دلیل سازی برای گریز از راستی ها که بر اثر غلبه ی دین بر خرد پیش می آید.

شما دین خویش را باور خویش را هویت خویش می دانید گویا دیگری به هویت شما توهین کرده است.

انتقاد از دین و مذهب ربطی به هویت شما ندارد و هیچ ربطی به حریم شما ندارد و به شما تجاوز نشده که چنین بر افروخته می شوید.

تجاوز هنگامی است که به فیزیك شما آسیب برساند.

هنگامی که يك کافر دین شما را به زیر پرسش می برد فیزیك شما به خطر نیافتاده.

عقیده و باور شما چه ربطی به فیزیك و هویت شما دارد؟

شما هیچ باوری و رویکرد دیگری از دین را در برابر عقاید خود از اسلام مجاز نمی دانید و حتی در بین فرقه های اسلامیتان نیز اختلاف است و در برابر هم بیمناکید.

شما هنوز خودیهای خودتان را از میدان مبارزه نتوانستید بیرون کنید، چه رسد به غیر خودیها و نخودیها.

چشم دریا دیگر است و کف دگر

کف بهل از دیده دریا را نگر

مولوی بلخی

فرد مذهبي روزها فكريش اين است و همه شب سخنش كه چرا غافل از احوال دل خويشتن است؟  
از كجا آمده است؟ آمدنش بهر چه بود؟  
مانده است سخت عجب!! كز چه سبب ساخت ورا؟  
يا چه بوده است مراد وي از ساختنش؟  
به او گفته اند: مرغ باغ ملكوت است ني است از عالم خاك!!  
چند روزي قفسي ساخته اند از بدنش!! اي واي!!!  
دين مدار و مذهبي را چه شده؟

چرا بدون اختيار ديني كثيف را پذيرفته؟  
چگونه مي تواند در دين خود چون و چرا كند؟  
او كه به بزرگان دين تضمين داده تا آموزه هاي ديني را به جا آورد و خمس و زكاتش را بدهد (با اينها شرطي شده) حال عادت کرده چگونه مي تواند عزيزترين داشته هاي خود و هويت خود بي بي فاطمي و پيغمبر خود را زير پرسش ببرد؟  
جسم و ذهنش با آموزه هاي ديني يكي شده از اين دايره چگونه پا بيرون بگذارد؟  
اگر مناسك حج و زيارت و صفا و مروه به جا نياورد و بزي قرباني نكند ديگر كسي به او حاجي نمي گويد.  
در صورت بيرون رفت از دين ارثي پاسخ همكيشان خويش را چه بدهد؟  
همشهرها و خانواده به او چه خواهند گفت؟  
اطلاعات او را دستگير مي كند. سپس به جرم ارتداد اعدامش مي كنند.  
بسجيهاي منطقه شبانه خانه اش را آتش مي كشند. از اداره اخراجش مي كنند.  
ارتقاي شغلي و بن و اوراق بهادارو ترفيع درجه و پاداش و...  
هر چه ببايد از او دريغ مي كنند.  
چگونه اين گسستگي ديني بين خود و ديگران را تاب آورد؟

تنها مي شود  
تنها مي شود  
تنهاي تنها  
!!!!!!!!!!!!

با شهري پر از دشمن (كه همه براي عقیده حاضرند سرش را ببرند)  
گمان بي هويتي مي كند. گمان اين را ندارد كه مي تواند به داشته هاي ملي و ايراني خود افتخار كند به جاي نازيدن به ممد تازي  
مگر دين دار اجبار دارد كه نسبت به دين اسلام تسليم بماند؟ آري اسلام تسليم مي خواهد.

هنگامه ي رواني كه براي او پيدا مي شود او را به شدت هراسان مي كند.  
او به مرز ارتداد رسیده بايد با گذشته بدود گوید.  
نخست هراس از پوچي دارد  
او روزها با خود در گير است  
سر بر ديوار مي كويد  
از تناقضهاي دل پشتش شكسته است  
تضادهاي دروني در دلش آشوبي ايجاد کرده است  
او انتقاد مي كند!! آري او انتقاد مي كند  
او جسارت يافته كه انتقاد كند  
حال با پيگردهاي قانوني چه كند؟  
با مردم چگونه پيش رود؟

بارها ديده يا خواننده ايد در دفتر بزرگان دين:

حقيقت را در حوزه ي بي عقلي و ديوانگي سراغ مي گيرند.  
اندیشه ي ديني اندیشه ي اسلامي مذهبي براي هميشه  
زنداني پديده هاي ديني و مذهبي مي ماند و ميان بود و نبود  
تفاوتي نمي بيند. از كشف قوانين حاكم بر پديده هاي جهان  
ناتوان است همه چيز از سر قسمت و تقدير است

اما اندیشه ي با خرد يا خرد گرا نمود هر چيزي را با دانش بررسي مي كند پي كشف قانون است.

اندیشه ي ديني ميان خواب و بيدار ميان مرده و زنده تفاوتي قايل نيست

فرد ديني مذهبي مرگ را پديده اي گاه تصادفي گاه از پيش تعيين شده ميداند از اين روي به خواندن او راد و اذكار براي طولاني شدن  
عمر دست مي برد

ولي براي جلوگیری آن کوشش نمی کند چون مرگ را از آن الله میداند و عزرائیل پس اگر ذهنی دینی مذهبی داشته باشیم دانسته است که به سوي چه نیازهایی در حرکتیم و اگر ذهنی خرد گرا و بی دین داشته باشیم نیازهای ما دیگر است.

## مهدي گزاري

در پایداری و ایستادگی در باور و عقیده نیز ویژگیهای روانی؛ کمبودها؛ عقده ها؛ روان نژندیها؛ کارگر هستند. گروهی با آویزان شدن به يك باور؛ يك سلك؛ يك طریقت يك مذهب؛ يك دین؛ می کوشند خود را اثبات کنند البته در تشخیص منافع خوب هشیار هستند.

مرغ تنها يك پا دارد عند الله ان الاسلام دینا برخي از بزرگان دین بیشتر در کسوت رهبران حاضرند جان خود را فدا کنند و یا جان طرف مقابل را بگیرند ولي حاضر نیستند سخن مخالف را هر چند بر حق باشد بشنوند یا بفهمند. علت در کجاست؟

علت در ویژگی و خصوصیت دیدگاه است.

دید چنین افرادی ثابت است و خود را برحق میدانند در هوده حاضر نیستند حتی سخن مقابل را بشنوند. اگر هم میشوند تنها برای این است که «رد» کنند. رد کردن سخن مخالفان هم به چم سرکوب کردن است. به چم تفهیم و تفاهم نیست. عقب نشینی در دیدگاه دین دار مسلمان به چم خودکشی است. حاضر به خودکشی می شوند ولي از سخن و حدیث پیامبر خود پایین نمی آیند. یکدیگر را نابود می کنند و هرگز با هم یکی نمی شوند.

حرفهایی چون عالم وحدت و وحدت وجود و امت واحده کشك است. از آن روی است که پیامبرشان ۱۶ غزوه و ۲۳ سره دارد و همه ی بزرگان این دین بدون جنگ و قتل خوابشان نمی برده. اسلامگرایان باید بدانند که برای فهم منظور دیگری باید به وي گوش داد و تا زمانی که بی دینان را اعدام کنید و به سخنان آنها گوش ندهید بنی آدم اعضای یکدیگر نمی شوند.

البته ذهن از پیش پر شده ی شما مسلمانان در گفتگو دخالت می کند. شما بی پرده نمی توانید حقیقت را ببینید. ذهن اسلامی بر حسب منافع و آگاهی های قرآنی و حفظیات حدیثی و استنباطها و استنتاجهایی که دارد مانع شناخت و معرفت درست نسبت به حقیقت می شود. ذهن شما مسلمانان تا این جای جهان که آمده اید حقیقتی را با خود نداشت چرا که اگر حقیقتی در دست شما مسلمانان می بود وضعتان به از این بود و دستاوردتان به جای جنگ و قتال چیز دیگری می بود.

دو دستگی ها و چند دستگی ها هم در مذهب و هم ادیان همچنان ادامه دارد. آیا این لاف زن ها رنگ وحدت را می بینند دین مداران و دین یاران در اصل اصول دینی و طریقتی که پذیرفته اند چون و چرا نمی کنند و یا بزرگان دین به آنها گفته اند که چون و چرا کفر است. پس روا نیست چون و چرا و تفکر در آنچه نمی دانید و ما می دانیم آنچه را که شما نمیدانید و الله علیم حکیم. دینداران در يك دنیای بسته اسیرند در فهم خود از دین و طریقت چون و چرا نمی کنند تا شاید يك زیرا .... هم پیدا شود.

باید دانست که دینداران گمان نمی کنند که در يك دنیای بسته محصورند و اسیرند. آنان دنیای خود را برحق می پندارند و بهشت را از آن دین و طریقت خود. دید آنها دید دینی است دیدشان بر پایه ی خرد نیست. چون پای خرد و دانش در اینجا لنگ است. دید استدلالیان چوبین بود.... البته ممکن است سودشان چنین اقتضا کند. با چشم بسته در بهشت بودن بهتر از با چشم باز در جهنم بودن است.

و این سود است که سیاست انسان را در زندگی تعیین می کند. البته منافع حتما نباید مادی باشد ذهن انسان گونه های بسیار منافع برای انسان می تراشد. آنکه جاننش را در راه مذهبش فدا می کند ذهن او را آرام می کند که منافع تو در این است. منافع خود را در شهادت میبیند. منافع خود را در این میبیند که در بهشت برای خود قصری فراهم کند به گفته ی پیشینیان: دل به نسبه می سپارد و نقد را و می گذارد.

صد هزاران مومن مظلوم کشت  
که پناهم دین موسی را و پشت (مولوی)

به بهانه ی پشتیبانی از يك دین انسانی دیگر را می کشد و به قتل میرساند. اکنون چنانچه خود را به جای این قاتل بگذاریم جهان را به

گونه ي ديگري ميبينيم. جهان ما شکل و شمایل ديگري دارد و ديندار تنها جهان خود را اصیل مي داند. هنگامي که باور به انحصار ميکنيم زنداني اندیشه هاي خوشيم. زماني دينداران و دين ياران و طريقتي ها مي توانند به وحدت وجود برسند که از نگاه ديگران هم جهان را ببينند.

دينداران بحث روشنگرانه نمي کنند اگر هم بحث مي کنند به دنبال مجاب کردن ديگرانند و همه چيز را بديهي ميدانند. اين امر که حقيقت ممکن است در دست ديگري باشد هرگز به اندیشه اشان نمي گذرد. از اينکه گفتگوي يك کافر بي دين را بشنوند نيز بيم دارند. بيم دارند که مبدا ايمانشان از بين برود چرا که شنيدن سخنان کفر آميز معصيت نيز مي تواند داشته باشد. بايد به شکل گيري اندیشه در اينان باريک بين شويم. اندیشه ي مذهبيان يك بار براي هميشه به جهان نگريسته و جهان را شناخته و ديگر بار حاضر نيست از نو به جهان و جهان بيني خود نگاه کند.

+++++

ما يك جامعه ي در حال گذار هستيم از دين و سنت داريم پا فرا مي گذاريم. ياران هشيار باشيد تا همچون من به تندي از بازي کنار گذاشته نشويد. بمانيد آگاه کنيد که ايران زنده به شماسست. ولي روي سخني هم با دينداران دارم خودم زماني پس از سرخوردگي از آيات زشت قرآني از دين بيرون آمدم ولي به دنبال يك چيز ديگر مي گشتم. بر اساس موقعيت جغرافيايي خراسان و عرفان خيز بودن منطقه به دنبال پير و مرشد به راه افتادم و مدت هفت سال در اين وادي بودم.

ولي اکنون من نخواهم دايه مادر خوشتر است موسي ام من دايه ي من مادر است من نخواهم لطف مه از واسطه که هلاک قوم شد اين رابطه (مولوي بلخي)

آنان که به دنبال رهايي مي گرديد نگرديد که گشتن به دنبال رهايي خود عين اسارت است رهايي وجود ندارد. انسان تا روزي که زنده است بايد در پي نيازهاي خويش بود. مگر اينکه ما هم چون بزرگان دين باج و خراج و خمس و نکات مردم را بخوريم که در آن صورت ما بزرگترين عارفان خواهيم بود. هم زمان براي چاهه سرايي داريم هم حديث گفتن. صوفيان گمان دارند نياز مندند که ذهن خود را به يك اتوريته و صاحب قدرت و يك سلك پدر سالار بسپارند.

مولوي بلخي مي گويد:

چشم داري تو به چشم خود نگر  
منگر از چشم سفيهي بي خبر  
گوش داري تو به گوش خود شنو  
گوش گولان را چرا باشي گرو

ما نبايد اسير تقليد شويم انسان بايد به مرحله اي از شناخت و آگاهي برسد که بتواند تشخيص و تمميز بدهد و بتواند استقلالي را که در طول تاريخ از او گرفته ده باز پس گيرد. دين مداران حتي هرگاه از پيامبران سخن به ميان مي آورند آنان را مژده دهنده ي آزادي ميدانند و مي گویند که بايد بند رقيت و بندگي را از گردن ما بازگشايند ولي نا آگاهي سبب شد که بسياري با پيامبر شدن بند نوي برگردن آنها ببندند و مردم فريب اتوريته و اسطوره را خوردند و پيشرفت و تکامل ايران ما رو به عقب است و گاه در جا ميزند. هنگامي که تجربه معنوي قابل انتقال نيست شما ممکن است صوفي باشيد و هر شب در خواب با حضرت ممد آبگوشت بخوريد و شايد هم بارها به معراج رقيت و با خدا آبگوشت خورديد و يطعمني و يسقيني چگونه مي خواهيد به مريد خود آموزش دهيد سير خودتان را؟؟ سير و سلوک شما شخصي است و گفتنش مايه ي خنده ي ديگران مي شود. هر چند که شما راست مي گوييد ولي انتقال تجربه ي معنوي گونه اي تقليد است. بنا بر اين تقليد از ديگري آن هم چشم و گوش بسته يعني چه؟

موسي به دنبال پير خود (خضر) راه افتاد خضر به او گفت ما اوليا الله هستيم و از ما کارهايي سر ميزند که شما پيامبران نمي فهميد پس در طول مسير نبايد پرسشي داشته باشي. اين حکايت روشن مريد و مراد است که چه داستان احمقانه اي مطرح شده در اين باب تبعيت از ديگري آن هم چشم و گوش بسته يعني چه؟

مولوي بلخي گوید؛

کيست مولا آن که آزادت کند

بند رقيت ز پايت بر کند

چون به آزادي نبوت هادي است

مومنان را ز انبيا آزادي است

اي گروه مومنان شادي کنيد

همچو سرو و سوسن آزادي کنيد

آیا مولوی بلخی ما را به بردگی فرامی خواند؟ مولوی بلخی با آموزگار مخالفتی ندارد. هرگز با پیر به عنوان روشنگر و آموزگار مخالفتی ندارد. ولی این یک شرط دارد: آموزگار می خواهد به ما چه چیز را بیاموزد، تنها روشن بینی را - تنها شناخت را - تنها آگاهی را -؟ تنها ادراک حقیقت را؟

اگر پیر می خواهد به ما نسخه بدهد که ما طبق نسخه ی وی با دیگران دوست یا دشمن بشویم به راه نادرست رفته است

سد هزاران زاهل تقلید و نشان  
افکندشان نیم و همی در گمان  
شبه ای انگیزد آن شیطان دون  
درفتند این جمله کوران سرنگون  
مولوی بلخی

آیا باید در راه عرفان از فرمول و مقتدا و پیر و مراد و استاد مدد گرفت؟  
آیا در این راه سرسپردگی و تسلیم و ذکر دل و خودباختگی لازم است؟  
گروهی جلوی پرواز فکر بشر را گرفته اند و می گیرند.  
نگهداشت یک مرید در یک ذکر یومیه و یک ذکر دل که جز تلقین هیچ چیز دیگر نیست و بارها پیران گفته اند این اسم اعظم است  
اسم اعظم اسم اعظم اگر بود تا به حال باید کلی مشکلات بشر حل میشد.  
جان نباشد جز خبر در آزمون  
هر که را افزون خبر جانش فزون (مولوی بلخی)

اندیشه بشر امروز با آگاهیها و دانش بسیاری روبه روست. امروز دیگر نمی شود آگاهی را پنهان کرد. دیگر سرسپردگی به یک مقتدا و پیرو مرشد چه معنایی دارد؟؟ تنها تو را به گونه ی یک برده نگاه میدارند. یک نام درویشی هم رویت میگذارند می شوی نسیم علی شاه  
سعادت علی شاه  
روشن علی شاه  
خاموش علی شاه  
رحمت علی شاه  
شکر خدا همه در این وادی شاه هستند.  
البته برخی بر اثر ناملایماتی که در زندگی دیده اند مستعد و پذیرنده ی این سرسپاری هستند و حرجی بر ایشان نیست ولی انسانی که برای خود حق گزینش می شناسد نباید خود را به هیچ کس ببازد.  
اگر به راه پیر و عرفان و خانقاه رفتید یادتان باشد استقلال خویش را گم نکنید. همینکه استقلال ما را بگیرند یا ما آگاهانه آن را در اختیارشان قرار دهیم به گونه ی برده ای مدرن درآمده ایم  
دام را بدران بسوزان خانه را  
باز کن درهای نو این خانه را  
گلشنی کز بقل روید یک دم ات  
گلشنی کز عقل رویدخرم است  
مولوی بلخی

اینکه برخی به پیر آویزان می شوند به این دلیل است که از کودکی در ذهن آنان این تفکر عرفان خانقاهی شرطی شده است که هرکس باید آقا بالا سري داشته باشد. این است که خود را در بست در اختیار مرشد می گذارند زمینه ی این سرسپردگی و بردگی از کودکی در ذهنشان گذاشته شده است. هنگامی که بیدار می شوند پیرو مرشد ایشان را به کلی طرد می کند و از خانقاه بیرون می اندازد.  
برای همین می گویم که به دور از هرگونه خودباختگی با پیر و مراد و استاد ارتباط داشته باشید  
از مقلد تا محقق فرقه است  
کین چو داوود و آن دیگر صداست  
منبع گفتار این سوزی بود  
و آن مقلد کهنه آشوری بود  
مولوی

بسیاری هنوز خوابند و در خواب ماندن خویش پافشاری دارند و آنکه خود را به خواب زده نمی شود بیدار کرد  
لیک اغلب هوشها در افتکار  
همچو خفاشند ظلمت دوست دار  
مولوی بلخی

دیگر اینکه در زمان مولوی بلخی که دانشگاه و آموزشگاه و دانش و فن آوری اینترنتی که نبوده پس تنها راه آگاهی یافتن از پیشگاه آموزگاران پاک و خردمند بوده که مولوی و دیگران نام ایشان را پیر نهاده اند تا که گفتارت ز حال تو بود سیر تو با پر و بال تو بود مولوی

پس شناخت و آگاهی با سیر خویشتن است نه با سر سپاری و بردگی و کمر خدمت مولوی آگاهی را مشروط به پیر نمی کند و دست پیر راهم شفاعت نمی خواند ولی برخی از سخنان مولوی میزدند و در جاهای گوناگون مطرح می کنند که بله آقا عرفان خلاصه درویش هستیم و از این حرفها حرف درویشان بزد مرد دون تا بخواند بر سلیمی زان فسون لیک درویشی که تشنه ی غیر شد او حقیر و ابله و بی خیر شد مولوی بلخی

این دیگر مشکل خود اسیر است که استعداد فریب خوردن دارد و هرکسی در لباس عرفان او را می فریبد. حرف هیچ کس تقدس ندارد. انسانها هرگاه در گفته ای یا کتابی متوقف شوند. زمان آگاهی و روشنایی را از دست میدهند. ایران ما سده هاست که در یک کتاب تازی متوقف مانده و. هنوز در جا میزند. عقل کامل را قرین کن با خرد تا که باز آید خرد زان خوی بد مولوی بلخی